

## تشخیص از دیدگاه زبان‌شناسی

پروفسور محمدحسین یمین (استاد دانشگاه کابل)\*

شخصیت بخشیدن و حیات و جنبش دادن به طبیعت و عناصر آن به آغازین تاریخ زندگی بشر ارتباط می‌گیرد. انسان بدوی اشیای طبیعی و پدیده‌های برازنده، مهیب و نهایت مؤثر در حیاتش را به مثابه نیروی مقدس، فعال و زنده به حساب آورده است و، در فرجام، آن را همچون ناظم امور زندگی و پدیدآورنده خیر و شر پنداشته و به پرستش آن پرداخته است. به آفتاب، آتش، رعد و برق، حیوانات و پرندگان سر خم کرده و، به تاسی از آن، بت‌های خود ساختش را پرستیده است.

طبعاً، در این مراحل، انسان با اشیا و عناصر مورد پرستش خود به راز و نیاز و گفتگو پرداخته است. البته با پندارها و برداشت‌هایی از این گونه بوده است که مفکوره و نظریه‌ای به نام انیمیزم (animism جان‌دارانگاری) به میان آمده است. انیمیزم را می‌توان به اختصار اعتقاد به وجود موجودات روحانی و غیرمادی تعریف کرد. به نظر تیلر، انسان بدوی اشیای مقدس، اعم از جان‌دار و بی‌جان، را ذیروح می‌پنداشته است. اما داکر ماوت مقوله انیمیزم را به آن طبقه از بی‌جان‌ها نسبت می‌دهد که انسان وحشی و بدوی آن را جان‌دار می‌پندارد.<sup>۱</sup> بر اساس این نظریه، سنگ، کوه، درخت، شب و غیره دارای روان به خصوص‌اند.

---

\* در شیوه زبانی نویسنده این مقاله تقریباً تصرفی نشده است تا تشخیص آن محفوظ بماند و احیاناً فواید جنبی در بر داشته باشد.

(۱) رید، هربرت، هنر و اجتماع، ترجمه سروش حبیبی، چاپ اول، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۵.

بقایای این بینش کهن هنوز در زبان روزمره هست و چنان عادی شده است که غالباً توجه را به خود جلب نمی‌کند. اما، با اتکا به اساسات زبان‌شناسی، این مسئله یک بحث مهم علمی را تشکیل می‌کند که جان‌دار انگاری گفته می‌شود.

به تاسی از جان‌دار انگاری، در زبان امروزین مان بسا شنیده می‌شود که می‌گویند: روزگار با ما نساخت، بخت یاری نکرد، زمانه جفا کرد، گل‌ها می‌رقصند، غنچه می‌خندد، دلِ سنگ به حالش سوخت، خشمِ توفان ویرانی بار آورد، ای فلکِ برین جفا کردی!...

در کنار و زیر نام جان‌دار انگاری، گرچه دانش‌واژه حیات‌بخشی و تحرک‌دهی (vividness)<sup>۲</sup>، شخیصت‌بخشی یا تشخیص (Personification) هم قرار می‌گیرد، اما، با بخشیدن صفات، خصایص و احساس انسانی به اشیای غیرانسانی، اصطلاح تشخیص بحث دقیق و مهم موضوع را در بر می‌گیرد. مسئله شخیصت‌بخشیدن به اشیا و عناصر طبیعت، چه در زبان عامه و چه در زبان ادبی، به کثرت دیده می‌شود. البته با به کار بردن این موضوع مؤثریت سخن و قوت آن بیشتر می‌گردد. از آن رو، مسئله تشخیص در آثار شعرا و ادبا باز هم گسترده‌تر و برازنده‌تر دیده می‌شود.

در ارتباط به این موضوع، رضا شفیعی کدکنی در مورد فرخی گفته است: قیاس انسان به طبیعت و طبیعت با انسان و حلول شاعر در اشیا و عالم طبیعت از ویژگی‌های شعر فرخی است و جز منوچهری هیچ شاعری از این نگاه به پایه او نمی‌رسد<sup>۳</sup>. البته منوچهری در کار زندگی بخشیدن و شخصیت دادن به اشیا و پدیده‌ها به دیگران مجال نمی‌دهد. منوچهری با کاربرد تشخیص، طبیعت را سرشار از زندگی و حرکت کرده است و اغلب تشخیص او در شکل تفصیلی و با نوعی بیانِ روایی همراه است. به هر حال، تشخیص از رودکی و دقیقی و فردوسی گرفته تا امروز، در زبان ادبی فارسی دری مورد استعمال قرار دارد، آن هم با نشیب و فرازهای زیاد و درجه‌های متفاوت. البته، همین قدر می‌توان گفت که موضوع تشخیص تا قبل از سده پنجم هجری نظرس بوده و نسبتاً بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است.

تشخیص، در زبان‌شناسی، نمودی از مجاز است؛ یعنی که در تشخیص بعضاً

۲ J.T. Shipley, Dictionary of World Literature, p.305.

۳ محمدرضا شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، افست، کابل، ۱۳۶۸، ص ۵۳۹۶.

واژه‌های متعلق به بی‌جان‌ها و پرندگان و جانوران، بنا بر هدفی خاص، در سیمای انسان و تشخیص جلوه‌گر می‌گردد، آن هم در جهت بیشتر ارزش دادن به سخن و برای تأکید مفهوم و برازنده ساختن موضوع. البته انتقال از مقام غیرانسانی به انسانی را قرینه و یا بافت کلام به وضاحت ارائه می‌دارد.

تشخیص در زبان فارسی دری، هم‌چنان‌که به وفرت و با ژرفا و پهنای زیاد زمینه کاربردی داشته است، به همان گونه راه‌ها و شیوه‌های متفاوتی در آفرینش آن وجود داشته که هر کدام می‌تواند بخشی جداگانه از تشخیص به حساب آید، بدین گونه: تشخیص تصریحی، تشخیص کنایی، تشخیص مناظرزوی، تشخیص ندایی، تشخیص فعلی، تشخیص تمثیلی و روایی.

۱. تشخیص تصریحی. در این گونه تشخیص، بی‌جان‌ها، با گرفتن صفات انسانی و یا با ذکر واژه ملایم انسان، حیثیت شخص را پیدا می‌کنند، چنان‌که در این فرد:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند      همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند

(حافظ)

این جا صفت فاعلی «چمان» نشان می‌دهد که از «سرو» مراد شخص است، ورنه سرو حقیقی پابرجاست نه چمان.

و یا:

بر رهگذارش بنشین و بنگر      سرو زوان و ماه سواره

در این فرد، «روان» و «سواره» صفت و قرینه است و نشان می‌دهد که مراد از «سرو» شخص معشوقه است؛ و همین‌گونه است «سرو» در فرد ذیل:

گل عذاری ز گلستان جهان ما را بس      زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس

(حافظ)

و در شعر ذیل از هلالی، «مه» تشخیص است برای معشوق که واژه «مهر» قرینه و ملایم آن می‌باشد، چه مهر و محبت ملایم انسان است.

مهر آن مه را به جان خواهم که بس لایق فتاد      عشق روزافزونی من با حسن روزافزونی او

ابوالفرج رونی گوید:

آمد آن تیر ماه سرد سخن      گرم در گفتگوی شد با من  
تا فرو پوشدم به آذر ماه      ز آفتاب تموز پیراهن

این جا «سرد سخنی» برای «تیرماه» به این ماه شخصیت بخشیده است. و یا:  
سایه‌ام را عار می‌آید که افتد بر زمین      التفاتِ آفتابی تا به من تابیده است  
در این جا «آفتاب» تشخیص برای معشوق است و «التفات» رمز ملایمات، انسانی  
می‌باشد که ما را به تشخیص ره‌نمایی می‌کند.

۲. تشخیص کنایی. در این گونه تشخیص، اسم معنی یا اشیای غیر ذوی‌العقول با لوازم و  
متعلقات شخص ذکر می‌شود و بدان وسیله چیزهای غیر انسانی در مفهوم شخص به کار  
می‌رود. البته لوازمات شخص در این گونه تشخیص اسم‌های متعلق به انسان و مصاف  
می‌باشد از قبیل چشم، روی، گیسو، پای، و غیره. واژه‌هایی که من حیث تشخیص به کار  
رفته مضاف الیه است؛ مثال:

از خونِ او چو روی زمین لعل فام شد      روی وفا سیه شد و چشم امید زرد  
(«وفا» تشخیص و «روی» لوازم شخص؛ «امید» تشخیص و «چشم» لوازم شخص)  
بمیر و خوب و بدِ روزگار کار تو نیست      چو چشم آینه بر خوب و زشت حیوان باش  
(صائب)

(«آینه» تشخیص و «چشم» متعلق شخص)  
نه تنها می‌پرستانند از زاهد دل آزوده      دلِ تسبیح هم از دست او سوراخ سوراخست  
(«تسبیح» تشخیص و «دل» لوازم شخص)  
هم چنان «بید»، در مصراع اول بیت ذیل، تشخیص است و «دست» از لوازم شخص؛  
و، در مصراع دوم، «گل» تشخیص و «گوش» از لوازم شخص:

بر دستِ بید بست ز پیروژه دست‌بند      در گوشِ گل فگند ز بیجاده گوشوار  
(فرخی)

۳. تشخیص مناظر وی. مناظره کلامی است که ضمن آن دو چیز یا دو کس در برابر هم  
قرار می‌گیرد تا بر سر موضوعی با یک دیگر بحث و گفتگو نمایند و هر یک، با استدلال،  
خود را بر دیگری برتری و ترجیح نهد و سرانجام یکی مغلوب و دیگری غالب شود و  
نتیجه مطلوب به دست آید.

این جا، در ارتباط به تشخیص، مناظره میان دو چیز (غیر ذوی‌العقول) مورد نظر  
باشد که به آنها شخصیت داده می‌شود و آن دو، همچون انسان، با یک دیگر به گفتگو  
می‌پردازند.

ظاهراً نخستین شاعری که به مناظره من حیث تشخیص پرداخته است اسدی طوسی می‌باشد؛ از جمله، قصاید او در مناظره آسمان و زمین، نیزه و کمان، شب و روز است. انوری، معزی، سعدی، ناصر خسرو، خاقانی و سلمان ساوجی نیز مناظره‌هایی از گونه تشخیص دارند. البته متأخرین هم در موضوع قریحه آزمایی‌ها کرده‌اند.<sup>۳</sup> باید گفت که مناظره‌ها در قالب نثر نیز دیده می‌شود؛ مثلاً مناظره‌ها در مقامات حمیدی. مناظره از گونه تشخیص حتی در زبان‌های میانه ایرانی هم به مشاهده می‌رسد؛ مثلاً منظومه درخت آسوریک به زبان پهلوی. این گونه مناظره‌ها ویژگی تشخیص انطوقی را هم دارند، که قسمت ششم بحث تشخیص را احتوا کرده است. این است نمونه‌ای از مناظره کدو و چنار از ناصر خسرو:

نشیده‌ای که زیر چناری کدوبنی	بر رُست و بردوید برو بر به روز بیست
پرسید ازان چنار که تو چند روزه‌ای	گفتا چنار سأل مرا بیشتر ز سی است
خندید بس بدو که من از تو به بیست روز	برتر شدم بگویی که این کاهلی ز چیست
او را چنار گفت که امروز ای کدو	با تو مرا هنوز نه هنگام داوریست
فردا که بر من و تو وزد بادِ مهرگان	آن‌گه شود پدید که نامرد و مرد کیست

#### مناظره ناهه و کمیخت از خاقانی:

ناهه را کمیخت رنگینی سرزنش‌ها کرد و گفت	نیک بد رنگی نداری صورت زیبای من
ناهه گفتش یافه کم گو کایت معنا مراست	اینک اینک حجت گویا دم بویای من

و این هم تشخیص مناظره‌ی پروانه و بلبل از سلمان ساوجی:

شسبی وقت گل بودم اندر چمن	گل و شمع بودند شب یار من
شنیدم که پروانه با بلبلی	که می‌کرد از عشق گل غلغلی
همی گفت کاین شور و فریاد چیست	ز بیداد معشوق این داد چیست
ز من عاشقی باید آموختن	که هرگز نمی‌نالَم از سوختن
چو بلبل شنید این بنالید زار	که من تیره‌روزم تویی بختیار
ترا بخت یارست و دولت رهی	که در پای معشوق جان می‌دهی
به روز من و حال من کس مباد	که یارم رود پیش چشم به باد

۴. تشخیص ندایی. در این گونه تشخیص، به عناصر طبیعت و اشیای غیر ذیروح، با

منادا و مخاطب واقع شدن، شخصیت بخشیده شده و بدین گونه مطلوب و هدفِ شخص گوینده انتقال داده می‌شود.

تشخیص ندایی با به کاربری نشانه‌های ندا از قبیل ای، ایا و با پسوند مر- از صورت می‌پذیرد و یا بدون استعمال نشانه‌ها و فقط با آهنگ ویژه ندایی شکل می‌پذیرد. تشخیص از این گونه غالباً بدون انطاق و به نطق آوردن پدیده‌ها و عناصر طبیعت صورت می‌گیرد و بعضاً هم اشیای مورد خطاب و منادا به نطق آورده می‌شود:

الف) منادا واقع شدن چیزی بی‌جان بدون انطاق و با استعمال نشانه‌های ندا:

ای ابر، گه بگری و گه خندی      کس داندت چگونه‌ای و چندی؟  
 (مسعود سعد سلمان)

ای دل من، ترا بشارت باد      که ترا من به دوست خواهم داد  
 (فَرّخی)

ای آبشار، نوحه‌گر از بهر چیستی      چینی بر چینی فگنده در اندوه کیستی  
 دردت چه درد بود که چون من تمام شب      سر را به سنگ می‌زدی و می‌گریستی

ایا نسیم سحر، فتح‌نامه‌ها بردار      به هر ولایت ازین فتح‌نامه‌ها بسیار  
 (انوری)

جهانا، چه بدمهر و بدخو جهانی      چه آشفته بازار بازارگانی  
 (منوچهری)

در مثال‌های بالا، ابر، دل، آبشار، نسیم سحر و جهان مورد تشخیص قرار داده شده و منادا واقع گردیده‌اند.

بعضاً هم، در مورد این گونه تشخیص، نشانه تنبیه، مثلاً «هان!»، به کار رفته است؛ چون

هان، ای دل عبرت‌بین، از دیده نظر کن هان      ایوان مداین را آیینۀ عبرت دان  
 و گاهی هم این گونه تشخیص بدون استعمال نشانه‌های تشخیص و تنها با رعایت آهنگ ندایی صورت می‌گیرد؛ مثلاً

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را      که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را  
 (حافظ)

ب) منادا و مخاطب واقع شدن اشیا و بی‌جانان با انطاق:

زلف را گفتم سیه چونی به خود بیچید و گفت  
هر که با خورشید بنشیند شود رنگش سیاه  
و سعدی گوید:

گل خوشبوی در حمام روزی  
رسید از دستِ محبوبی به دستم  
بدو گفتم که مشکِ یا عبیری  
که از بویِ دلاویز تو مستم  
بگفتا من گسلِ ناچیز بودم  
ولیکن مدتی با گسلِ نشستم  
کمالِ هم‌نشین در من اثر کرد  
وگرنه من همان خاکم که هستم

۵. تشخیص فعلی. این گونه تشخیص بنا بر ارتباط دادن چیزهای غیر ذوی‌العقول و عناصر بی‌جان طبیعت به افعال و ویژه انسانی از قبیل خندیدن، گریستن، رقصیدن، گفتن، خواندن و امثال آن صورت پذیرد؛ یعنی، در تشخیص فعلی، فعل به فاعل غیر حقیقی (غیر ذوی‌العقول و بی‌جانان) نسبت داده می‌شود و، در واقع، در این گونه تشخیص، فعل نقش اساسی دارد؛ مثال:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند  
از جدایی‌ها حکایت می‌کند  
(مثنوی معنوی)

این جا فعل «حکایت می‌کند»، به «نی»، که فاعل حقیقی نیست، برای ارائه هدف ویژه‌ای نسبت داده شده و چنین تشخیص به میان آمده است. از همین گونه است، گره زدن گل بنفشه طره را و حکایت کردن صبا از کسی در شعر حافظ:

بنفشه طره مفتولِ خود گره می‌زد  
صبا حکایتِ زلفِ تو در میان انداخت  
(حافظ)

نسبت دادن خواندن به صلصل، خندیدن به صبح و عریان بودن به مدیح در اشعار ذیل باعث ایجاد تشخیص شده است:

صلصل به لحن زلز و قوت سپیده دم  
اشعارِ بنو نواس همی خواند و جریر  
(منوچهری)

شب وصل تو به پایان آمد  
صبح می‌خندد و من می‌گیرم  
مدیح تا به بر من رسید عریان بود  
ز فرّ و زینت من یافت طیلسان و ازار  
(دقیقی)

۶. تشخیص تمثیلی. گذشته از مناظره بی‌جان‌ها و مخاطب یا منادا واقع شدن اشیای غیر ذی‌روح، که بدین صورت عناصر طبیعت روان پیدا می‌کنند و به سخن می‌آیند، نوع

دیگر تشخیص در زبان‌ها نیز وجود دارد که بدون عوامل فوق به چیزهای بی‌جان و غالباً غیر ذوی‌العقول صفات انسانی داده شده آنها را در موضوعات مختلف به سخن درآورند، آن هم برای افادۀ مفاهیم ویژه‌ای که گوینده، بنابر شرایط خاص و معاذیری، خود نمی‌تواند یا نمی‌خواهد آن موضوعات و مطالب را ابراز کند، بنابراین، مقصود و اهداف خود را به زبان حیوانات، پرندگان و یا اشیای بی‌جان بیان می‌نماید، یعنی که بدان‌ها شخصیت داده موضوعاتی را بر سبیل تمثیل ارائه می‌دارد.

در تشخیص تمثیلی، مانند تشخیص مناظرّوی و ندایی، انطاق صورت می‌گیرد و قهرمان تمثیل سخن می‌گوید. معروف‌ترین نوع تمثیل همان حکایت تمثیلی است. این گونه تمثیل مرتبط به حیوانات و پرندگان می‌باشد که به آن فیّیل (Fable) می‌گویند. در فیّیل، که قهرمانان تمثیل و حکایت جانوران‌اند، هر یکی از آنها مثل تیپ یا طبقه و ویژه‌ای می‌باشد مثلاً، در کلیله و دمنه، شیر مظهر و ممثّل شاهان و حاکمان است؛ در منطق الطیر، هدهد ممثّل شیخ و رهبر، بلبل ممثّل مردمان عاشق‌پیشه و خوش‌گذران، طوطی ممثّل متشرّعان و زاهدان اهل ریا که پای‌بند دنیانند و از این قبیل.

اینک، به حیث نمونه، حکایت تمثیلی بوتیمار از منطق الطیر انتخاب می‌گردد، در این جا، بوتیمار، من حیث تشخیص، ممثّل و نمونه مردمان خسیس است که با همه امکاناتی که در زندگی برایشان میسر است از آن بهره نمی‌برند:

پس در آمد زود بوتیمار پیش	گفت ای مرغان من و تیمارِ خویش
بر لب دریاست خوشتر جای من	نشنود هرگز کسی آوای من
از کم آزاری من هرگز دمی	کس نیازارد ز من در عالمی
بر لب دریا نشینم دردمند	دایماً آنسدهگین و مستمند
ز ارزوی آب دل پُرخون کنم	چو دریغ آید به خویشم چون کنم؟
چون نیم من اهل دریا ای عجب	بر لب دریا بمیرم خشک‌لب
گرچه دریا می‌زند صد گونه جوش	من نیارم کرد ازو یک قطره نوش
گر ز دریا کم شود یک قطره آب	ز اتش غیرت دلم گسردد کباب
چون منی را عشق دریا بس بود	در سرم این شیوه سودا بس بود
جز غم دریا نخواهم این زمان	تاب سیمرغم نباشد الأمان
آن که او را قطره آبست اصل	کی تواند یافت از سیمرغ وصل

۷. تشخیص روایی. در این گونه تشخیص، پس از آن که اشیای بی‌جان و غیرذوی



العقول دارای شخصیت می‌گردد و همچون انسان با وی سخن گفته می‌شود. به ادامه آن، برای بیشتر نزدیک کردن شیء به حیات و اوصاف انسانی، مفصل‌تر به بیان ویژگی‌هایی در مورد پرداخته می‌شود و یا با شیء مورد خطاب و ندا، برای نمایاندن بیشتر خصایص بشری او، بنابر علاقه گوینده، گفتگو ادامه پیدا می‌کند.

در این گونه تشخیص، موضوع به اشیای بی‌جان و غیر ذوی‌العقول ارتباط می‌گیرد. مثال تشخیص روایی در وصف خزان مسمط دوم در دیوان منوچهری به وضاحت دیده می‌شود:

شاخ انگور کهن دخترکان زاد بسی	که نه از درد بنالید و نه بر زد نفسی
همه را زاد به یک دفعه نه پیشی نه پس	نه ورا قابله‌ای بود و نه فریادرسی
این چنین آسان فرزند نزادست کسی	که نه دردی بگرفتش متواتر نه تبی
چون بزاد آن بچگان را سر او گشت دژم	واندر آویخت برو ده بچگان را به شکم
بچگان زاد مدور همه بی‌قد و قدم	صد و سی بچه اندر زده دو دست بهم
دو سر اندر شکم هر یک نه بیش و نه کم	نه در ایشان سخنانی نه رگی نه عصبی

در شعر فوق، که منوچهری به تاک انگور با زادن دخترکان ویژگی و اوصاف انسانی داده است دورتر با ذکر خصوصیات دیگر انسانی از قبیل تب گرفتن، سردرد شدن، دست به هم دادن بچه‌های او در رابطه به وی پرداخته است.

در شعر ذیل، از مسعود سعد، که در آن با منادا واقع شدن لاهور این شیر صفت انسانی یافته، بعدتر شاعر خود را فرزند لاهور به حساب آورده از درد دوری و مواجه شدن به مشکلات فرزند و نفرستادن پیغام به او احساس و حال او را می‌پرسد و بدین‌گونه موضوع تشخیص را با ارائه‌ی تمیزات بیشتر انسانی گسترده‌تر می‌سازد:

ای لاهور، و یحک بی‌من چگونه‌ای	بی آفتاب روشن روشن چگونه‌ای
ای آن که باغ طبع من آراسته ترا	بی لاله و بنفشه و سوسن چگونه‌ای
ناگه عزیز فرزند از تو جدا شدست	با درد او به نوحه و شیون چگونه‌ای
نفرستیم پیام و نگویی به حسن عهد	کاندر حصار بسته چو بیژن چگونه‌ای
در هیچ حمله هرگز ننگنده‌ای سپر	با حمله زمانه توسن چگونه‌ای
ای بوده مام و روان تو چرخ و آفتاب	در سُمج تنگی بی در و روزن چگونه‌ای
ای جزه‌باز دست گذار شکار دوست	بسته میان خاک نشیمن چگونه‌ای
بر ناز دوست هرگز طاقت نداشتی	امروز با شمات دشمن چگونه‌ای